اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض کردیم یک روایتی است در باب بیع فضولی که این یکی از روایات اساسی کار است که لا تبع ما لیس عندک که عده‌ای از بزرگان خود ما هم به این تمسک کردند یا نهی عن البیع فی ما لیس عنده هم داریم یا عن بیع ما لا یملک هم داریم یَملک و یُملک هر دویش . عرض کردیم این شرحی دارد راجع به این روایت یک مقدارش را دیروز خواندیم و یک مطلبش هم سابقا در آن بحث سابقی که داشتیم یعنی همین بحث را قبل از ماه ایام تعطیلی یک حدیث دیگری هم خواندیم که حالا چون دیدم تصادفا حدیث قشنگی است حالا که وارد بحث شدیم این حدیث را هم به اصطلاح باز دو مرتبه بخوانیم ولو برای آشنایی با آن نکته‌ای که عرض کردم که بعد از عهد ملوکیت کاری که شد فتوا را مراجعه می‌کردند به فقهاء ، فقهاء آن وقت این اختلافی که بین فقهاء پیدا شد نحوه‌ی اختلافی که بین فقهاء پیدا شد این لطیف است یعنی چطوری نحوه‌ی بحثی که بود بین علماء .**

**این حدیث را مخصوصا چون این قسمت هم هست و یک نکته‌ای هم دارد من این حدیث را دو مرتبه می‌خوانم چون ضبط شده قبلا خواندیم اما باز من دو مرتبه می‌خوانم تا بعد هم وارد بحث جناب آقای چیز بشویم ، حدیث بیع ما لیس عندک .**

**عرض کنم که این متاسفانه این نسخه‌ای که ما داریم از کتاب نصب الرایة یک مقدارش اولش صفحاتش جابجا شده لذا من دائما می‌گردم به خاطر این که این شماره‌ی صفحاتش به هم ریخته متاسفانه ، این حدیث را ایشان روی عن النبی در کتاب هدایة مرغینانی روی دارد ، روى طبراني في معجمه الوسيط ، ایشان سه تا معجم دارد صغیر و کبیر و وسیط ، عبدالوارث بن سعيد كه از علماء قال قدمت مكة ، من در مکه رسیدم ، فوجدت بها أباحنيفة إبن أبي ليلى وإبن شبرمة ، این هر سه از فقهای کوفه هستند در بین اهل سنت هر سه شان و لکن صدفتا حالا یا حج یا عمره در مکه بودند . فسألت أبا حنيفة عن رجل باع بيعاً وشرط شرطاً ، چون این هم جزو همین روایت چهارتاست برای حکیم بن حزام یکی از روایاتش همین است وشرط شرطاً فقال البيع باطل والشرط باطلٌ ، روشن شد ؟ شرط شرطاً .**

**ثم أتيت إبن أبي ليلى ، ابن ابی لیلی جرو تابعین هم هست ، فسألته فقال البيع جائز والشرط باطل ، می‌خواهم مقایسه‌ی فتاوای اینها با هم . ثم أتيت إبن شبرمة فسألته فقال البيع جائز والشرط جائز ، معلوم شد ؟ در یک مساله‌ی واحد از سه تا فقیه به قول خودش فقیه کوفه سؤال می‌کند حالا دقت کنید ، فقلت يا سبحان الله ثلاثة من فقهاء العراق إختلفوا في مسألة واحدة ، اینقدر اختلاف ، فأتيت أبا حنيفة فأخبرته ، که آقا آن دو تا اینجور گفتند تو اینجور گفتی فقال ما أدري ما قالا ، آنها چرا گفتند من نمی‌دانم بحث علمی نکرده است ، حدثني عمرو بن شعيب ، می‌گوید اسمش را بردم دیگر که این نوه‌ی نوه‌ی عمرو عاص است به اسم همان جد اعلایش هم عمرو است اسمش و اینکه کتاب عمرو بن شعیب عرض کردم کتاب معروفی بوده عمرو بن شعیب متوفای 126 است در وقت وفاتش 46 سال ، ابو حنیفه بنا بر معروف یعنی امام صادق و زید و ابا حنیفه بنا بر معروف هر سه متولد 80 هستند ، 46 سال عمرشان بوده است .**

**حدثني عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وآله أنّه نهى عن بيع وشرط ، گفت این نهی عن بیع وشرط البيع باطلٌ والشرط باطلٌ ، حالا معروف این است که ابو حنیفه نهی در باب معاملات را دلیل بر صحت می‌داند نه اینکه بطلان حالا چون معروف بطلان می‌دانند عده‌ای هم گفتند نه بطلان نه صحت ، ابو حنیفه می‌گویند اصلا صحت بنا را بر صحت می‌کند .**

**نهى عن بيع و شرط البيع باطل والشرط باطل ، روشن شد ؟ این روایت عمرو بن شعیب که عرض کردم یکی ، در اینجا از این روایت عمرو بن شعیب که در کتبشان 4 تا آمده یکی‌اش را نقل کرد ابو حنیفه از 4 تا و لذا یک نکته‌ای را اینجا عرض کنم همین روایت عمرو بن شعیب 4 تا آمده 3 تا آمده 2 تا آمده مثل اینجا یکی آمده این را دقت بکنید بعضی‌هایش به تکی در غیر از عمرو بن شعیب هم آمده لذا اگر انسان حال بکند در کتب اهل سنت و شیعه مجموع اینها را جمع بکند اصلا تقریبا یک کتاب می‌شود اینقدر زیاد است بحث علمی‌اش هم بخواهد انجام بدهد تقریبا یک جلد کتاب می‌شود ، 300 – 400 صفحه‌ای کتاب می‌شود همین روایت واحده را بخواهد بررسی کند من فقط یک مقداری به مقدار آشنایی عرض می‌کنم .**

**ثم أتيت إبن أبي ليلى فأخبرته فقال ما أدري ما قالا ، حالا ابو حنیفه و آن یکی چه گفتند نمی‌دانم ، حدثني هشام بن عروة ، این پسر عروة بن زبیر است این عروة بن زبیر مثل عبدالله اینها نوه‌های زبیر هستند لکن عروة مثل عبدالله ، عبدالله اهل تیر و تفنگ و بعد هم مدعی امیرالمؤمنین و خلافت که بعد هم در مکه قیام کرد و بعدش هم 8 سال بعد از سید الشهداء به حساب کشته شد در مکه ، عروة نه آن وقت اینها از خاله‌اش عایشه نقل می‌کند ، عروة بن زبیر این زیاد است در احادیث اهل سنت چون زبیر دختر اسماء دختر ابو بکر را گرفته بود زبیر پدر اینها اسماء ده سال از عایشه بزرگ‌تر بود اسماء بنت ابی بکر ده سال از عایشه بزرگ‌تر بود و لذا این در کتب اهل سنت مخصوصا بخاری دارد که عایشه هفت ساله بود که عقد بستند یا نه ساله بود که کذا من در یک مقاله یک صحبتی کردیم یک آقایی هم در اینترنت داد این مقاله‌اش را که اگر این مطالب تاریخی را جمع بکنیم هفده ساله بوده هفت ساله دروغ بوده خودش می‌گوید هفت ساله بودم دروغ می‌گوید هفده ساله بوده است ، حساب‌هایش را کردیم دیگر حالا فعلا وارد این بحث نشویم .**

**حدثني هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة ، این در روایات اهل سنت زیاد است در بخاری هم زیاد است این اصلا جزو یکی از اسانید صحیحه است اصلا نزدشان هشام بن عروة قالت أمرني النبي أن أشتري بريرة فأعتقها ، این به اصطلاح بریرة خادمه‌ای بوده حالا یک قصه‌ای دارد کنیزی بود و یک عبد دیگر هم با او رابطه‌ی قلبی داشته و الی آخر دیگر خود آقایان مراجعه کنند .**

**البيع پیغمبر فرمود که شرطش باطل است ما لأقوام يشترطون شروطاً ليس في كتاب الله ، این در اینجاست آن روایت در اینجاست آن روایتی که هست در اینجاست چون این به اصطلاح خرید و ولاء را برای خودش قرار داد ولاء را برای ، الولاء لمن أعتق قرار نداد ، ولاء را برای خود موالی آن قرار داد ، پیغمبر این شرط باطل است نمی‌شود ولاء را عوض کرد حکم الهی را نمی‌شود با شرط عوض کرد .**

**على أي حال البيع جائز والشرط باطل ، دقت کردید ؟ استدلال من می‌خواهم نحوه‌ی استدلال هم برای شما روشن بشود .**

**ثم أتيت إبن شبرمة ، رفتم نزد ابن شبرمة فأخبرته فقال ما أدري ما قالا نفهميدم این‌ها چه گفتند آن دو نفر چه گفتند ، حدثني مسعر بن كدام عن محارب بن دسار عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال بعت النبي ناقةً و بله آقا ؟**

**یکی از حضار : اینجا دارد ابتاع النبی .**

**آیت الله مددی : ها اینجا بعت دارد .**

**یکی از حضار : تذکرة الفقهاء آورده ابتاع النبی .**

**آیت الله مددی : خوب این بحث کتب اهل سنت است عادتا بهتر است تا متون شیعه .**

**وشرط لي حملانها إلى المدينة اين شرط را هم كرد البيع جائز والشرط جائز ، نرد ما هم همین است فتوای اصحاب ما هم همین است الان ، همین حرف ابن شبرمة است که اگر بیع کرد و شرط کرد هر دو صحیح است هم بیع صحیح است هم شرط صحیح است . البته عرض کردم اهل سنت حدیث المؤمنون عند شروطهم را قبول ندارند این تصور نکنیم که مثلا چون حدیث المؤمنون عند شروطهم اصلا ابن حزم می‌گوید الحدیث المکذوب المؤمنون عند شروطهم البته آنها بیشتر المسلمون عند شروطهم دارند و لذا نه بخاری و نه مسلم حدیث و اهل معروفشان حدیث المسلمون عند شروطهم را ندارند ما به سند صحیح عن عبدالله بن سنان و غیرش اسانید صحیحه داریم در المؤمنون عند شروطهم آنها ندارند .**

**و عرض کردیم اولین کسی که عملا احتمال می‌دهیم که شاید عامل سیاسی در این جهت بود بعد از اینکه امام حسن سلام الله علیه یک مسائل به اصطلاح صلح ظاهری و اینها شرط کردند با معاویه که ولی عهد معین نکند اگر هم فوت کرد بعد خود مسلمان‌ها مثلا خلیفه را تعیین کنند ، و او وقتی که آمد کوفه با اهل کوفه صحبت کرد همان عبارت معروف که ای اهل کوفه من برای نماز و روزه با شما نجنگیدم هر دوی ما نماز و روزه می‌خواندیم من جنگیدم که امارت و حکومت ، من برای حکومت جنگیدم با شما و هر شرطی را هم با حسن بن علی کردم تحت قدمی هاتین زیر پای من اصلا قبول ندارم ، احتمالا شاید منشائش این باشد یک مقداری که صراحتا روی منبر بگوید هر شرطی که کردم همه باطل ، خوب اگر داشته باشیم حدیث عن رسول الله المؤمنون عند شروطهم با او مخالف است دیگر آخر المسلمون عند شروطهم دقت می‌کنید ، صراحتا خلاف سنت صحبت کرد .**

**لذا من احتمال می‌دهم شاید یک عامل سیاسی هم پشت این قصه بوده و لذا المؤمنون عند شروطهم نزد ما صحیح است نزد اهل سنت نه .**

**ورواه الحاكم بعد ایشان می‌گوید ذکره ، من دیگر همه‌ی عبارت را عرض کردم نمی‌خواهد بخوانم بعد می‌گوید ، وسكت عنه وذكره عبدالأحق في أحكامه وسكت عنه وقال إبن القطان وعلته اين حديث که برای عمرو بن شعیب است ضعفوا أبو حنيفة في الحديث ، من چون کرارا گفتم اهل سنت محدثینشان تقریبا بالاتفاق ندیدم مخالف ابو حنیفه را در حدیث ضعیف می‌دانند ، تضعیف شده .**

**اگر این کتاب تاریخ بخاری التاریخ الکبیر بخاری هست عنوان نعمان بن ثابت را بیاورید خود این دیگر برای متن بخاری است این کتاب تاریخ همان رجال بخاری است رجال معروف بخاری اسمش تاریخ است رجال نیست . و عرض کردیم در صحاح ست فقط یک نفرشان به نظرم ابو داوود باشد یا ابن ماجة یک نفرشان از ابو حنیفة نقل می‌کند کسی از ابو حنیفة نقل نمی‌کند ، از صحاح ست کلا کسی از ابو حنیفه نقل نمی‌کند نسبت به امام صادق در صحاح ست فقط بخاری نقل نمی‌کند بقیه نقل می‌کنند .**

**یکی از حضار : نعمان بن ثابت أبو حنيفة كوفي مولى لبني تيم الله ابن ثعلبة**

**آیت الله مددی : تيم الله تيمي به حساب به این‌ها می‌گفتند تیمی و می‌گفتند تیم لی مولی تیم الله دو جور تیم لی ، تیم الله مثل عبد شمس دیگر در باب نسب دارند که نسبت به عبد شمس یا عبدی می‌گفتند یا عبشمی این تیم لی مثل عبشمی است بفرمایید .**

**یکی از حضار : روی عنه ... وهشیم وبشیر و مسلم بن خادم ... کان مرجئا سکتوا عنه عن رأیه وحدیثه قالوا ابو نعیم ...**

**آیت الله مددی : ببینید سکتوا عنه چه ضعف الحدیث ؟**

**یکی از حضار : سکتوا عن رأیه وحدیثه**

**آیت الله مددی : ببینید نه رأیش را قبول دارند نه فقاهتش را قبول دارند می‌گویند بخاری معروف است بین اهل سنت تقریبا شبیه بخاری هم نزد ما تقریبا می‌شود گفت تا یک حدی مرحوم نجاشی است ، خیلی مؤدب است در تعابیرش خیلی ، این سکتوا عنه جرح است یک جرحی است لکن شاید تقریبا عن حدیثه و عن رأیه یعنی اصلا رهایش کردند کلا رهایش کردند .**

**این می‌گویند یکی از الفاظ بسیار تند بخاری است حالا خیلی عجیب است نمی‌گوید فقط عن حدیثه می‌گوید و عن رأیه أیضا فقهش هم ضعیف است هر دویش ضعیف است . سکتوا عنه وعن رأیه که فقهش هم قبول ندارند . این در این کتاب میزان الاعتدال ذهبی خوب ایشان حالت خاصی دارد بله ایشان می‌گوید من در این کتاب ائمه‌ی شأن را اسم نمی‌برم یعنی آنهایی که مثل ابو حنیفه اینها را می‌داند ضعیف است چون می‌گوید اینها امام هستند در مطالب من راجع به اینها صحبت نمی‌کنم خیلی واقعا وقاحت می‌خواهد لذا اسم ابوحنیفه را هم ندارد ایشان با اینکه خوب محدثینشان تضعیف کردند ایشان اسم ابو حنیفه را می‌گوید ائمه است ، اسم امام صادق را دارد سلام الله علیه البته امام صادق را تصحیح می‌کند ، توثیق می‌کند اما اسم امام صادق را دارد .**

**علی ای حال سعی کرده مثلا اسم ابو حنیفه را حالا اگر کتاب میزان الاعتدال جلد 1 باشد آنجا بیاورید اسماعیل بن حماد بن نعمان یک شخصی است از روات اهل سنت به این اسم اسماعیل بن حماد ، این نعمان ابو حنیفه است این نوه‌ی ابو حنیفه است این اسماعیل پسر حماد ، حماد پسر ابوحنیفة . اسماعیل بن حماد بن نعمان این در این کتاب میزان الاعتدال بیاورید این در اهل سنت روایتش این جوری است عن ابیه عن جده یعنی از پدرش حماد از جدش ابو حنیفه . میزان الاعتدال را بیاورید حالا خیلی قشنگ ایشان نوشته اسماعیل بن حماد بن نعمان یا اسماعیل بن حماد بن ابی حنیفه این به حساب نوه‌ی خود ابو حنیفه است ایشان این را آورده چون دیگر حالا به قول خودش**

**یکی از حضار : حماد بن نعمان بن ثابت کوفی عن ابیه عن جده**

**آیت الله مددی : قال چه کسی ؟**

**یکی از حضار : قال ابن عدی ثلاثتهم ضعفاء**

**آیت الله مددی : می‌خواسته اسم ابو حنیفه را نبرد از دستش در رفته است ثلاثتهم ضعفاء یعنی خودش و پدرش و جدش قال ابن عدی دقت کردید این همه مواظب بوده اسم ابو حنیفه را نبرد ، می‌گویم گفته ائمه‌ی شأن را اسم نمی‌برم این همه مواظب بوده اسم نبرد از دستش در رفته است ، ابن عدی صاحب کامل بله ثلاثتهم ضعفاء یعنی هم خود اسماعیل هم پدرش حماد هم جدش ابو حنیفه ، البته نگفته ابو حنیفه اگر شما چون من گفتم الان برای شما روشن شد و الا نوشته اسماعیل بن حماد بن نعمان بن ثابت ، این نعمان بن ثابت ابو حنیفه است دیگر دقت می‌کنید روی داریم در اهل سنت هست روایت ایشان بالفعل موجود است راست هم می‌گوید بالفعل در روایت اهل سنت داریم عن ابیه عن جده ابن عدی می‌گوید ثلاثتهم ضعفاء ، این از دست صاحب کتاب میزان الاعتدال در رفته می‌خواسته راجع به ابو حنیفه صحبت نکند ملتفت نشده بالاخره تضعیفش کرده است بخواهد یا نخواهد بالاخره تضعیف جری علی لسانه علناً .**

**علی ای حال اینجا دارد و قال ابن قطان و علته ضعف ابو حنیفیة فی الحدیث ، بعد وارد بحث‌های دیگری شده که ما الان در اینجا وارد آن بحث نمی‌شود ، راجع به اینکه آن قصه‌ی بریرة چه بوده که آن ابن ابی لیلی به آن تمسک کرده درست بوده یا نبوده نه .**

**آن وقت این خود بیع وسلف این نهی ، این را ایشان دارد حدیث است این که دیروز هم خواندیم اینجا صفحه‌ی 18 جلد 4 قال رسول الله این همان حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده لا یحل سلف وبیع ولا شرطان فی بیع و لا ربح ما لم یضمن و لا بیع ما لیس عندک ما تمام بحثمان بیع ما لیس عندک بود البته الان چون در فضولی هستیم لکن به یک طریقی .**

**عرض کردم متن نسبتا مشهور این چهارتاست ما هم داریم در بعضی‌هایش این نیست من این ها را خواندم مقدمه را می‌خوانم برای اینکه ملتفت بشویم انتقال به حدیثی که نزد ما داریم ، قال ترمذي حديث حسن صحيح ، این هم من توضیح دادم خود اهل سنت هم بحث دارند انصافا برای ما هم آخرش واضح نشد چون ترمذی از در این صحاح ست یکی از امتیازاتش این است که ارزیابی حدیث هم می‌کند مثلا می‌گوید هذا حدیث حسن هذا حدیث صحیح این طوری می‌کند بعد هم طرق دیگر حدیث را اشاره می‌کند وقد رواه فلان وفلان وفلان اشاره می‌کند نمی‌آورد ، یکی را می‌آورد بقیه را آن وقت بعضی جاها می‌گوید حسنٌ بعضی جاها می‌گوید صحیحٌ بعضی جاها می‌گوید حسنٌ صحیح ، بعضی‌ جاها می‌گوید صحیحٌ حسن معلوم شد چهار تا ترتیب دارد .**

**حالا حسن و صحیح فرقش برای ما واضح است ، اما بعضی جاها دارد حسنٌ صحیح بعضی جاها دارد صحیحٌ حسن ، اول صحیح دارد بعد حسن دارند آنها بحث دارند در کتب خود درایة الحدیث اهل سنت این بحث‌ها مربوط به ما نیست غرض ماها از این سنخ بحث‌ها نداریم ماها چرا داریم مثلا حسنة زرارة کما فی الحسنة بل الصحیحة ما این را داریم ما شبیه این را داریم که مثلا حدیث را می‌گویند حسنة بل الصحیحة این اصطلاح را ما داریم این هم سرش این است غالبا احادیثی که درش ابراهیم بن هاشم است در کتاب کافی بعضی‌ها حدیث ابراهیم بن هاشم را حسن می‌دانند می‌گویند توثیق نشده امامی ممدوح است بعضی‌ها می‌گویند نه توثیق هم شده است . اگر توثیق شده باشد می‌گویند صحیح اگر به اصطلاح توثیق نشده باشد می‌گویند حسن ، می‌گوید حسنة بل الصحیح یعنی من توثیقش می‌کنم دقت کردید ؟ یا حسنة کالصحیحة دقت کردید ؟ این تعبیر را ما داریم نه این تعبیر حسنٌ صحیح را ما نداریم صحیحٌ حسن ما نداریم ، مصححة هم داریم آنجا مصححة ، مصححة زرارة آن مصححة زرارة نکته‌اش این است به نظر ما ابراهیم بن هاشم ثقه است پس حدیثش می‌شود صحیح و الا مشهور می‌گفتند حسن روشن شد ، این اصطلاحات ما با اصطلاحات اهل سنت اختلافش روشن بشود .**

**در اصطلاحات ما شبیه این اصطلاح داریم اما این اصطلاح را نداریم حسنٌ صحیح را نداریم اما شبیهش به این معنا حسنة زرارة بل صحیحة یا حسنة کالصحیحة بل کالمصححة ، مصححة فلان . دقت کردید ؟ مصححة هم داریم تعبیر مصححة هم به این روایت ابراهیم بن هاشم داریم البته این در روایت ابراهیم بن هاشم زیاد است اما در غیرش هم داریم منحصر در ابراهیم بن هاشم نیست والتوضیح موکول الی محله .**

**بعد ایشان دارد که ببینید دقت کنید واختصره ابن ماجة ، این نمی‌فهمد هنوز هم ما سر این اختصارات را نفهمیدیم فذکر منه ربح ما لم یضمن و بیع ما لیس عندک فقط دو تا را آورده آن دو تا را نیاورده بیع وسلف را نیاورده است . یک حدیث از ابو حنیفه خواندیم فقط بیع و سلف یکی آورده بود ، این در روایات ما هم هست من می‌خواهم این نکته را عرض بکنم این هم چیز عجیبی است نفهمیدیم آیا اکتفا کردند؟ بله و بعد یک مطالب دیگر بله .**

**بعد ایشان بحثی را مفصل در اینجا دارد که مفصل است دیگر حالا من بخواهم بخوانم طول می‌کشد که آیا این روایت عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قبول است یا نه ، دقت کنید عرض کردم مثل ابن حزم می‌گوید این قبول نیست می‌گوید فقط این یکی چهارتا قبول است چرا یک شرحی داده من موجزش را الان خدمت شما عرض می‌کنم ، اینها این جور گفتند در این روایت در کتاب ابن ماجة این در اصحاب سنن این طور آمده عمرو بن شعیب عن أبیه عن جده عبدالله بن عمرو . یعنی اسم جد را برده تصریح کرده عبدالله پسر عمرو عاص این عبدالله پسر عمرو عاص است می‌گویند اگر این جور باشد حدیث صحیح است و این فقط خلاف ظاهر ادبی است چون وقتی می‌گوید عمرو بن شعیب عن أبیه یعنی پدر خودش جده یعنی جد خودش نه ضمیر جده را به ابیه برگردانید پدرش از جد خود پدر ، دقت کردید ؟ ما اگر باشیم و ظاهر لغت عرب جده به خود عمرو برمی‌گردد عن ابیه عن جده دیگر اما ایشان می‌گویند نه در اینجا چون اسم برده که پدرش از جدش عبدالله نقل کرده است تصریح به اسم جد شده این صحیح است ، این هم نکته‌ی فنی .**

**خصوص این حدیث می‌گویند اشکال سر چیست ؟ یعنی روشن شد برای شما ، اشکال سر این است که عمرو پسر شعیب است شعیب پسر محمد است ، محمد پسر عبدالله بن عمرو است ، اگر این جور بخوانیم عمرو بن شعیب عن ابیه جده جد یعنی محمد آن وقت محمد در جوانی فوت می‌کند عبدالله را درک نکرده یعنی پدرش را درک حدیثی نکرده است ، معذرت می‌خواهم رسول الله را درک نکرده ، محمد پسر عبدالله قبل از عبدالله فوت می‌کند رسول الله را درک نکرده است .**

**و لذا گفتند عمرو از پدرش شعیب ، شعیب از جدش عبدالله نه شعیب از پدر خودش ، نه شعیب از جدش چون در این روایت تصریح به اسمش شده این حدیث صحیح است در بقیه تصریح نشده مبهم می‌شود یا مرسل است یا مسند است روشن شد نکته‌ی فنی ؟ این چند صفحه یک نصف صفحه‌ بیشتر شرح داده این مطلب را من خلاصه‌اش را خدمتتان عرض کردم که این نکته ، این بحثی که در میان اهل سنت راجع به این حدیث هست این است لکن من فکر می‌کنم بحث فقط سر این نبوده بحث این بوده که بخاری این را وجاده می‌دانسته است ، این ر ا به نحو وجاده به نحو کتاب است این کتاب برایش ، بخاری کتاب را قبول نمی‌کند خوب دقت کنید می‌گوید باید حتما سماع باشد اگر بگوید وجدت فی کتاب ابی قبول نمی‌کند حالا به خلاف ما که روی فهرست و اینها زیاد بحث می‌کنیم ، روشن شد این مبنای نکته‌ی فنی را لذا از امام صادق نه اینکه امام صادق را تضعیف می‌کند اشتباه نشود در همین تاریخش از امام صادق نقل می‌کند عن جعفر بن محمد نقل می‌کند در صحیحش نقل نمی‌کند .**

**اشکالش هم این است که البته سه چهار اشکال نقل کردند لکن معروفترین اشکالش این است که از جعفر بن محمد سوال شد شما از پدرت شنیدی یک مرتبه گفت شنیدم یک مرتبه گفت في کتابه وجدت في کتابه چون گفته وجدت في کتابه نقل نمی‌کند روشن شد ؟ در وثاقت بحث ندارد در ابو حنیفه در وثاقتش بحث دارد فی رأیه وفی حدیثه این مطلبی است که گاهی توجه نمی‌شود .**

**و لذا تمام صحاح خمس و عرض کردیم مخصوصا معروفت‌ترین حدیثی که الی الان معروفترین حدیث آنها در اعمال حج است منحصرا از امام صادق است در صحیح مسلم آمده بخاری نیاورده آن را ، از امام صادق از امام باقر عن جابر بن عبدالله چرا چون یک حدیثی است سه چهار صفحه تمام حجة الوداع را شرح داده جابر ، که پیغمبر در روز جمعه‌ای بود و نماز جمعه خواند و بعد بلند شدیم و رفتیم بیرون و از مدینه رفتیم سمت ذوالحلیفة و شب را آنجا خوابیدیم و ظهر نماز ظهر را خواندند بعد از نماز ظهر احرام بستند کیفیت حجة الوداع را کل کیفیت حجة الوداع بعد آمدیم مکه و مکه چه کار کردیم کل کیفیت حجة الوداع را جابر ، تنها حدیثی که نزد اهل سنت کل حجة الوداع نقل شده همین است ، غیر از این هم نیست . آن هم جعفر بن محمد عن ابیه الباقر عن جابر بن عبدالله الانصاری دقت کردید ؟ بخاری هم این را نیاورده است تصادفا بخاری این حدیث را نیاورده است اما در مسلم و در بقیه‌ی کتب هست و جزو به اصطلاح احکام کلی حج را از این حدیث در آوردند .**

**و این دقت کنید من دیدم اشکالی که بخاری به عمرو ، و لذا بخاری از عمرو بن شعیب نقل می‌کند ، عرض کردم خدمتتان لکن جایی که می‌گوید حدثنی جایی که می‌گوید عن ابیه می‌گوید نه این کتاب بوده من قبول ندارم و ما توضیح دادیم از زمان از اوائل قرن دوم عده‌ای از نوادگان صحابه نوشتاری از جدشان نقل کردند از صحابه یکی‌اش هم همین است که اسمش را گذاشته بودند الصحیفة الصادقة این عمرو نوه‌ی نوه‌ی عمرو عاص از جد پدرش عمرو عاص این کتاب را نقل کرده است عبدالله معذرت می‌خواهم از جد پدرش عبدالله نقل کرده که ایشان هم گفته در سال هشتم هجرت من این کتاب را نوشتم توضیحات را در محل خودش عرض کردیم دیگر نمی‌خواهد تکرار کنیم ، این راجع به حدیث عمرو بن شعیب .**

**لکن این حدیث تقطیع دارد و یک قسمتی از حدیث را هم به اصطلاح نیاوردند بعضی‌ها ، یک قسمت واحدش را هم باز افراد دیگر آوردند دیگر حالا من بقیه‌اش را نمی‌خوانم چون الان یک کمی وقت ما مساعد دیگر با این مطالب نیست یک نکته‌ی دیگری را داریم و آن نکته را هم عرض بکنم .**

**یکی از حضار : آقا اختصار ابن ماجة را که فرمودید کلا در کتاب ... یا در اینجا ؟**

**آیت الله مددی : در اینجا اختصار کرده ، غیر ابن ماجة هم اختصار کرده است .**

**بله بعد ایشان شرح داد حالا من نمی‌خواهم ، لکن مثلا این حدیث از راه دیگری هم آمده عن عطاء الخراسانی که جزو تابعین ، عن عبدالله بن عمرو قال یا رسول الله انا نسمع منک احادیث بله بعد افتاذن لنا ان نکتبها در همین جلسه‌ی قبلی خواندیم قال نعم فکان اول ما کتب کتاب النبی الی اهل مکة لا یجوز شرطان فی بیع واحد این یکی است و لا بیع وسلف جمیعا ولا بیع ما لم یضمن ببینید سه تا نقل کرد در آن یکی ولا ربح ما لم یضمن یک مشکل کار این است دقت کردید ؟**

**بعد یک من کان مکاتبا علی مائة درهم یک حکم دیگری را هم عطاء نقل می‌کند ، غرضم این است که غیر از راه این عمرو بن شعیب این هم سه تایش نقل شده قال النسائي هذا خطاء وعطاء هذا هو الخراساني ولم يسمع من عبدالله بن عمرو ولا أعلم أحداً ذكر له سماعاً منه ، حدیث مرسل است آن حدیثی که معروف بود همان بود که از او بود .**

**و اما حدیث حکیم بن حزام که ظاهرا دیروز هم خواندیم ، نهاني رسول الله عن أربع خصال حالا یک دقتی بشود این روایات تا این جایی که خواندیم برای مکه است خیلی عجیب است احکام را رسول الله در مدینه بیان کردند این را آقایان توجه نکردند این را من گفتم که یک کمی زمینه‌ی فکر شما ، این حکیم بن حزام هم در مکه است .**

**نهاني رسول الله عن أربع خصال في البيع سلف وبيع وشرطين في بيع وبيع ما ليس عندك وربح ما لم يضمن شبیه آن متن اول چهارتا این برای حکیم بن حزام بله اما در موطئ به نحو بلاغ یعنی مرسل است . بعد باز یکی دیگر البته دارد شرطین فی بیع بعضی‌ها گفتند مراد از شرطین فی بیع این است خوب دقت کنید یعنی بگوید این را می‌فروشم نقداً کذا نسیئتاً کذا بعد طرف بگوید قبول کردم این می‌شود شرطین فی بیع لکن این روایت باز این روایت جور دیگری هم آمده است نهی عن صفقتین فی صفقة ، از دو تا معامله در یک معامله رواه احمد في مسنده عن عبدالله ، از نوه‌ی عبدالله بن مسعود از پسرش عن ابیه قال نهى النبي عن صفقتين في صفقة ، دقت کردید ؟ قال أسود راوى حديث قال شريك ، شريك بن ... قال سماع هو أن يبيع الرجل بيعاً فيقول هو نقداً بكذا ونسيئتاً بكذا دقت كرديد ؟**

**در آن متنی که از حکیم خواندیم شرطین فی بیع شرطین آن را اینجور معنا کرده بودند همین معنایی که اینجا می‌کند صفقتین فی صفة را هم همان جور معنا کردند روشن شد ؟ پیغمبر ، صفقة خودش عقد است عقد را چون با دست دادن به هم زدن ، صفقة دست زدن است دیگر الان هم می‌گویند یصفق تصفیق یعنی دست زدن ، کف زدن به اصطلاح .**

**ورواه الطبراني ، این یک معنا بله ، لکن در آنجا آمده سماک بن حرب عن أبيه مرفوعاً يعني عن رسول الله لا تحل صفقتان في صفقة گفتند ضعیف است دیروز خواندیم توضیحاتش را دادیم که روشن نیست ، البته ما فقط فعلا عبارت می‌خوانیم ما در میان علمای ما بعضی‌ها هستند که حتی نگاه نمی‌کنند به کتب اهل سنت ، بعضی‌ها اضافه‌ی بر اینکه نگاه کردند اصلا وارد شدند خیلی خوب هم وارد شدند خیلی عجیب است این در علمای ما خیلی کم است ، مثلا اینجا یک عالمشان گفت این مرفوع است یکی گفت این موقوف است ما از علما داریم که مثل یک اهل سنت حکم کرده به یکی از این‌ها این خیلی است ، الان در میان علمای ما کسی در این صفت باشد فقط من مرحوم فضل بن شاذان در ذهنم است ، خیلی فوق العاده است یعنی در حدیث اهل سنت مثل یک درجه‌ یک اهل سنت حکم می‌کند خیلی عجیب است ها ، مثل الان من دارم می‌خوانم حالا خواندنش برای شما طولانی شد اصلا حکم می‌کند کانما خیال می‌کنید یک طراز اول اهل سنت است این جزو عجایب امر است البته ایشان نزد علمای بزرگ اهل سنت من جمله همین محمد بن چون ایشان نیشابوری است محمد بن یحیی ذهلی ، ذهلی با ذال اخت الدال و های هوز و لام ذهلی ، ذهلی نیشابوری از بزرگان اهل سنت است بخاری هم از او نقل می‌کند استاد بخاری هم هست البته درباره‌ی ایشان بحث‌هایی هست راجع به محمد بن یحیی .**

**در کتاب‌های ما هم متاسفانه آمده فضل بن شاذان عن محمد بن یحیی ، آقایان ما هم خیال کردند محمد بن یحیی عطار مثلا یا محمد بن یحیی خثعمی نه این هیچ کدام نیست این محمد بن یحیی ذهلی نیشابوری سنی است اصلا ربطی به برای ما ندارد چون ذهنشان آشنا نیستند با آنها آن وقت یک حدیثی را مرحوم یک مقداری از متون نوشته‌های فضل بن شاذان به ما رسیده که انصافا خیلی دقیق است یک مقدارش را کافی آورده من به مناسبت بحث اجتماع امر و نهی اصلا عبارتش را هم خواندیم مثلا ایشان در آن زمان یک بحثی بین علما بود که فرق بین این دو تا بحث چیست ، اجتماع امر و نهی یا نهی در عبادات و معاملات .**

**مثلا اگر پیغمبر گفت لا تصلی فی الحریر ، پیغمبر گفت صلی ولا تغصب این صلی ولا تغصب را ما اجتماع امر و نهی می‌گیریم الان ، لا تصلی فی الحریر نهی در ، الان این جور می‌گیریم دیگر نهی در عبادات ، سید مرتضی در ذریعة هر دو را یکی گرفتند یعنی صلی ولا تغصب را در عبادت گرفتند ، روشن شد ؟**

**با اینکه الان دو تا می‌گیریم صلی ولا تصلی فی الحریر را یک جور می‌گیریم نهی در عبادت ، صلی و لا تغصب را اجتماع امر و نهی ، فضل بن شاذان از کسانی است که در آن زمان که تقریبا 180 سال وفاتش قبل از وفات سید مرتضی است گفته اینها دو تا باب هستند مثل این که الان شما در کفایه می‌خواندید آقای خوئی هم دارند دیگر همین الان هم می‌خوانیم آن را در 1200 سال قبل مرحوم فضل بن شاذان دارد ، گفته این دو تا باب فرق دارند .**

**و لذا لا تصلی فی الحریر گفته دلالت بر فساد می‌کند اما صلی و لاتغصب دلیل بر فساد نمی‌کند صلاة صحیح است ایشان اجتماعی است صلاة در دار غصبی را صحیح می‌داند تعجب آور است واقعا ایشان در 1200 سال قبل بین دو تا مساله فرق بگذارد همان بحثی را که الان شما همین الان در حوزه‌ها می‌خوانید دیگر به عینه همین الان در حوزه‌ها می‌خوانید و الان هم فرق می‌گذارند بین این دو تا مساله و مدت‌هاست که اصولیین اهل سنت فرق نمی‌گذاشتند یکی می‌دانستند .**

**البته در نتیجه گیری هم من عرض کردم حالا از بحث خارج شدیم حالا برای اینکه آشنا بشویم با دنیای علم در نتیجه گیری هم همین طور مجموعا آرای علمای اسلام من الاول از عصر صحابه تا الی یومنا هذا یک : نماز در هر دو باطل است هم در حریر باطل است هم در غصب که این ادعای اجماع نزد شیعه هم شده است از زمان شیخ طوسی ادعای اجماع شده است .**

**دو : نماز در حریر باطل است در غصب درست است این‌هایی که قائل به اجتماع امر و نهی هستند مثل فضل بن شاذان از معاصرین هم عده‌ای قائلند که نماز در غصب درست است اما در حریر باطل است .**

**سه : نماز در هر دو صحیح است ، به ابو حنیفة نسبت داده شده است ، هم در غصب صحیح است هم در حریر صحیح است روشن شد مبانی ؟ سه تا مبنا درش هست و یکی هم تحلیل اصولی که آیا این‌ها دو تا مساله هستند یا یک مساله ، یک مساله که نماز در هر دو باطل است هم در غصب باطل است هم در حریر این الان مشهور بین ماست بین علمای ما مشهور این است ، نماز در حریر باطل است در غصب باطل نیست کسانی که قائل به اجتماع امر و نهی هستند ، نماز در هر دو صحیح است هم در غصب صحیح است و هم در حریر که به ابو حنیفه نسبت داده شده است .**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**